



«شاهنامه‌شناسی» در جهان امروز دانش ویژه‌ای است که اصطلاحاً به مجموعه پژوهش‌های مربوط به فردوسی و شاهنامه با بهره‌گیری از علوم و آگاهی‌های لازم گفته می‌شود. این رشته از تحقیقات تخصصی که در قیاس با دیرسالی متن شاهنامه، پیشینه کوتاهی دارد، خود به شاخه‌هایی بخش‌بندی می‌شود که در برخی از آنها حوزه کمی و کیفی کوشش‌ها، نظرگیر و فراخ دامن و در بعضی دیگر کم‌بهره و اندک شمار بوده است. اما حماسه ملی ایران زمین بی‌کران دریای بن‌ناپیدی است که هنوز آشناگران متخصص و علاقه‌مند بسیاری را می‌طلبد و هیچ‌گاه به‌قطع و یقین نمی‌توان جستار در آن و یا حتی یکی از زمینه‌هایش را پایان یافته دانست. یکی از زیرمجموعه‌های علم «شاهنامه‌شناسی» که وجه مشترک این فن با فعالیت‌های متن پژوهی دیگر آثار ادبی نیز به شمار می‌رود، بررسی و گزارش واژگان و بیت‌های شاهنامه یا به تعبیری «شاهنامه‌گزاری» است.^۱ از میان بیش از سه هزار اثر درباره فردوسی و شاهنامه که می‌توان در کتاب‌شناسی جامع فردوسی گردآوری کرد،^۲ شرح و تحلیل بیت‌های شاهنامه به صورت کامل و منظم از نخستین بیت دیباجه به این سو، شاید کمترین بهره را داشته باشد و این، بی‌گمان برخاسته از زبان سخته و استوار و مردم‌آشنای فرزانه توس است که در طول ده سده پس از سرایش شاهکار بی‌همالش، پیچیدگی و دشواری شایان‌روی کردی که گزارش‌نویسی‌های

گوناگونی را ایجاب کند در سخن او دیده نشده. شاهنامه چنان با ذهن و زبان و روان ایرانیان، از هر طبقه و گروه و، باسواد و بی‌سواد درآمیخته که هر کسی مطلوب دل خویش را در آن یافته و در درک و دریافتش نیز دچار ابهام و درماندگی نشده است، اگر چه بعضی بیت‌ها و واژگان را عامیانه و ساده و مطابق پسند و استنباط خود گزارده باشد، ولی به هر حال، ایرانی شاهنامه را با شور سرشار خوانده و از بن‌جان دانسته و دریافته است. برهمین بنیاد در مقایسه با دیگر نامه‌های گران‌سنگ فرهنگ و ادب ایران مانند: مثنوی مولوی، دیوان حافظ و آثار سعدی و نظامی، جز از چند واژه نامه مختصر نشانی از شروح پر برگ و سترگ در کتاب‌شناسی شاهنامه نیست. اما چون کالبد و روساخت هر متن مهم ادبی، مقدمه و وسیله نخستین و بنیادین رسیدن به درونمایه و ژرف ساخت آن است، این جنبه از پژوهش‌های شاهنامه‌شناختی یعنی گزارش درست و دقیق بیت‌ها و واژگان نامه نامور در عین سادگی ظاهری آن نباید مورد بی‌توجهی قرار بگیرد. اهمیت و سودمندی کارهایی از این نوع، زمانی فزون‌تر و آشکارتر می‌شود که بافوسوس و اندوه بسیار بدانیم که هنوز شماری از استادان و مدرسان و دانشجویان دوره‌های کارشناسی ارشد و دکتری زبان و ادبیات پارسی از خواندن و گزارش درست بعضی از لغات و ابیات شاهنامه ناتوانند. لذا امروزه که با تلاش‌های نستوهانه دکتر خالقی‌مطلق‌ها و مهندس جیحونی‌ها، متن علمی - انتقادی تقریباً نزدیک به اصلی از شاهنامه آراسته شده، «شاهنامه‌گزاری» چونان نخستین گام شناخت درست این اثر از ضرورت‌های کارای تحقیقات شاهنامه‌شناختی است.

آغازگر این گونه پژوهش در شاهنامه صرف نظر از گزیده‌ها و خلاصه‌ها و برگردان‌های نثر، مقابله و توضیح نسخه فلورانس شاهنامه از سوی دکتر عزیزالله جوینی است که بیش از دو دفتر آن منتشر نشده و پس از پایان نشر مجلدات پنج‌گانه آن نیز به سبب ناقص بودن اصل دست‌نوشته فلورانس که تا پایان پادشاهی کیخسرو را در بردارد، شامل تمام شاهنامه نخواهد بود. از این روی نامه باستان یا ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی به‌خامه دکتر میرجلال‌الدین کزازی، اولین کوشش در خور مربوط به شاهنامه‌گزاری است که گزارش سراسر شاهنامه را در ده دفتر هدف کار خویش ساخته است.

دفتر نخست این مجموعه حاصل پنج ماه کار توان‌فرسای گزارشگر و ویراستار گرامی در کشور اسپانیاست^۳ که بررسی و توضیح واژگان و ابیات شاهنامه از آغاز تا پایان پادشاهی منوچهر را فرامی‌گیرد. محور اصلی توضیحات، معنای لغات و ابیات و ذکر پاره‌ای از نکات اسطوره‌شناختی، آیینی، سبکی، بلاغی و دستوری است، اما زمینه غالب و یکی از برترین ویژگی‌ها و سودمندی‌های گزارش‌های کتاب، بررسی ریشه‌شناسی (Etymologie) بسیاری از واژگان است که در بردارنده نظریات جدید و قابل توجهی است؛ با عنایت به منابع مستند ایرانی و انیرانی که در توضیح آنها مورد استفاده قرار گرفته است (رک: صص ۴۷۸-۴۸۱ نامه باستان) از اعتبار علمی بالایی بهره‌مند است و می‌تواند به عنوان منبعی جامع برای جویندگان و علاقه‌مندان که دسترس به مآخذ پرشمار خارجی بر بیشتر آنها ناممکن یا سخت دشوار است، به کار رود. متن شاهنامه در نامه باستان بر پایه چاپ مسکو با بهره‌گیری جانبی از چاپ‌های دکتر خالقی مطلق،

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

سجاد آیدنلو

مقدمه‌ای بر شاهنامه‌گزاری

ژول مول، کلاله خاور و دکتر دبیرسیاقی ویراسته و گزارش نده است، که با وجود اساس بودن چاپ مسکو و استفاده‌های بیشتر از تصحیح دکتر خالقی به نسبت سایر چاپ‌های جنبی، عدم استناد به نسخه و چاپی بگانه و معتبر باعث شده که متن به شیوه‌ای آمیغی و نلفیقی فراهم آید و به گونه‌ای از جامع یا گزیده چاپ‌های گوناگون شاهنامه تبدیل شود. در صورتی که اگر شاهنامه تصحیح دکتر جلال خالقی مطلق - که در اصالت علمی، نقادای و برتری آن بر تمام تصحیحات موجود به هم داستانی شاهنامه‌شناسان و اهل نظر جای کمترین تردیدی نیست - به عنوان بنیاد کار قرار می‌گرفت و گزارشگر گرامی نظریات خویش را درباره بیت‌ها و واژگان، اعم از: اصلی یا برافزوده بودن، برتری ضبطی بر ضبط دیگر، تصحیحات قیاسی و... و هم چنین اختلاف چاپ‌های فرعی مورد استفاده را در میان گزارش‌ها و خارج از متن می‌آوردند، هم از نظر روشمندی کار علمی‌تر می‌نمود و هم ضبط‌های اصیل و فردوسی‌وار بیشتر در متن حفظ می‌شد، برای نمونه در بیت:

به شهرم یکی مهربان دوست بود

که با من تو گفتی زهم پوست بود

(خالقی، ۱۴۰/۱۴/۱)^۴

مصراع دوم براساس چاپ مسکو چنین آمده است: تو گفتی که با من به یک پوست بود (۱۵۶/۳۳/۱)^۵ حال آن که ترکیب (زهم پوست) که در تصحیح دکتر خالقی بر پایه ضبط نسخه فلورانس به متن رفته، با روی‌کرده اعتبار دست‌نویس دارای این ضبط و کاربرد ترکیبات همانند و نیز عین همان ترکیب در بیت‌های دیگر^۶ از اصالت بیشتری برخوردار است.^۷

ترا نیک داند به نام و گهر

زهم خون و ز مهره یک پلر
(مسکو ۴/۳۸/۴۶۳)

که با تو سکندر زهم پوستی

گر آیدون که با او به دل دوستی
(مسکو ۷/۵۵/۸۸۲، حاشیه ۱۳)^۸

فرخ زاد با ما زهم پوست است

به بیوستگی نیز هم دوست است
(مسکو ۹/۳۴۲/۳۸۰، حاشیه ۸)^۹

بیت (۲۴۱ ص ۲۵ نامه باستان) این است:

یکایک، بیامد خجسته سروش

به سان پری، با پلنگینه پوش

ویراستار گرامی ضبط را از چاپ ژول مول به متن

خویش برده‌اند، چاپ‌های معتبرتر مسکو و دکتر خالقی

بیت را این گونه آورده‌اند:

یکایک بیامد خجسته سروش

بسان پرییی، پلنگینه پوش

و در این صورت از بیت هیچ ابهام و اشکالی وجود

ندارد که سبب گزینش از چاپ کم اعتبارتر شود. در

مصراع دوم، مشابه به (پری) برای (سروش) با وجه

شبه شتاب همراه با پنهان کاری است که باز در شاهنامه

به کار رفته:

چن این پاسخ نامه گشت اسپری

فرستاده آمد بسان پری

(خالقی، ۱۳۲۸/۸۴/۴)^{۱۰}

(پلنگینه پوش) هم از نظر دستوری، (قید) برای

بیان چگونگی ظهور سروش است و پیوندی با (پری)

ندارد. توضیح این که (جامه پوشی) این پیام آور ایزدی

در پدیداری وی، خسرو پرویز بار دیگر در شاهنامه دیده می‌شود:

هم آن گه چو از کوه برشد خروش

پدید آمد از راه فرخ سروش

همه جامه‌اش سبز و خنگی به زیر

ز دیدار او گشت خسرو دلیر

(مسکو ۹/۱۲۱/۱۸۸۸)

به گمان نگارنده غرابت ظاهری مصراع دوم که در

آن (پلنگینه پوش) چونان صفت (پری) نهان از دیده‌ها

به نظر می‌رسد، درست نیست و این موجب نادیده گرفتن

مضبوط دو چاپ معتبر و دست‌یازی به چاپ ژول مول

شده است. در این بیت:

چو این کرده شد چاره آب ساخت

ز دریاها رودها را بتاخت

(ص ۲۷، بیت ۲۹۵)

واژه (دریا) را در مصراع دوم به صورت (دریاب)

آورده و در توضیح آن نوشته‌اند: «ریختی است کهن تر از

دریا و کاربردی است کهن و ویژگی سبکی / ص ۲۵۰»

این واژه در متن دکتر خالقی و چاپ مسکو و حتی

تصحیح ژول مول به صورت شناخته شده (دریا) آمده

است - البته با اختلاف در ضبط کلی مصراع - و در هیچ

یک از نسخه‌های معتبر (دریاب) دیده نمی‌شود. از دیگر

سو پیچیدگی و نادرستی‌ای نیز در مصراع نیست که با

وجود ضبط‌های مشخص در چاپ‌ها و دست نوشته‌های

مختلف، «تصحیح قیاسی» را ضروری کند.

نکته دیگر این که گزارشگر گرامی در یادداشت

آغازین و دیباجه و توضیحات، اشاره‌ای به اعمال

تصحیحات قیاسی در متن شاهنامه نکرده‌اند. (نمونه

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



نامه باستان

ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی

جلد اول

نامه باستان

میرجلال الدین کزازی

سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی (سمت)، جلد اول، ۱۳۷۹

دکتر میرجلال الدین کزازی

دیگر، واژه «ناوین» در بیت ۸۶۳ است) با توجه به این سه نمونه که بدون استقصا و بررسی کامل و دقیق متن، گزیده و ارائه شده‌اند پیشنهاد می‌شود که گزارشگر دانشمند در دفترهای سپسین کار سترگ و گران‌ارج خویش از مجلدات منتشر شده شاهنامه دکتر خالقی مطلق تا حد امکان و دسترس به عنوان متن اساس بهره بگیرند که در کنار فزودن بار و اعتبار علمی اثر، ارج گذاری‌ای به حماسه دکتر خالقی نیز تواند بود. شاهنامه متنی است که شرح و تحلیل آن دانش‌های ویژه‌ای را نیاز دارد. چنان که در یادداشت آغازین نامه باستان (صص ۱ و ۲) نیز آمده است. و خوشبختانه گزارنده دانشور نامه باستان بدان‌سان که از پیشینه پژوهشی و کارهای ایشان برمی‌آید، علایق و علوم لازم را کم و بیش در خویشتن جمع دارند و این خود، دلیل بنیادین پربرگی و نوآینی بسیاری از نکات و توضیحات کتاب است که در مواردی واقعاً راهگشاست. کوتاه سخن این که دکتر کزازی، نیک از عهده گزارش حماسه ملی ایران زمین به در آمده‌اند و باید کوشش ایشان را ستود و سپاس گفت. آنچه در این مختصر می‌آید پیشنهادهایی است در باب بعضی گزارش‌های نامه باستان که از سر بزرگداشت این پژوهش سودمند تقدیم حضور گزارشگر گرامی و دانشجویان و علاقه‌مندان زبان و ادب پارسی می‌شود:

۱- در بیت:

خداوند نام و خداوند جای

خداوند روزی ده رهنمای

(نام) را به معنی (مینو و جهان جان) دانسته‌اند (صص ۱۷۰ و ۱۷۱) ولی با روی کرد به مصراع دوم که صفات یاد شده برای خداوند، هر دو، برگردان پارسی نام‌های ایزد بی‌نیاز در قرآن است و به دو اسم (الرزاق) و (الهادی)، اشاره دارد، شاید بتوان (خداوند نام) را نیز برگرفته از آیه (له الاسماء الحسنی، سورة حشر آیه ۲۴) دانست که در این صورت (نام) به همان معنای واژگانی خود خواهد بود.

۲- در توضیح اجزای واژه‌های (اناهیتا)، (انگاه) و (انوش)، (ا) را پیشوند نفی و (ن) را صامت میانجی گرفته‌اند (صص ۱۷۲، ۲۸۴ و ۳۰۵) حال آن که از سه پیشوند منفی ساز ایرانی باستان (ان: an) پیش از مصوت ها و (a: a) و (ان: ana) پیش از صامتها به کار می‌رفته است، براین اساس (اناهیتا) آمیغی است از (ان: an) و (اهیتا: ahita) و (ن) جزو اصل پیشوند به شمار می‌رود که چونان صامت میانجی و به همین قیاس (انگاه) و (انوش).

۳- خرد تیره و مرد، روشن روان

نباشد همی شادمان یک زمان
در (ص ۱۸۲) پس از گزارش درست بیت نوشته‌اند:
اگر (روشن روان) را صفت (مرد) بدانیم و به صورت وصفی بخوانیم، برای نهاد جمع گزاره مفرد (باشد) به کار برده شده است و از نظر معنایی نیز استوار نیست و از دو تن که یکی خرد تیره و دیگری روشن روان باشد، سخنی نمی‌رود (نقل به مضمون). نخست این که: اگر (روشن روان) را به صورت اضافی و صفت برای (مرد) بخوانیم، نهاد باز مفرد است نه جمع، چون (خرد تیره) صفت مقدم برای (مرد) است و (روشن روان) نیز صفت پسین، (مرد) هم هسته اصلی نهاد که مفرد باشد. دو دیگر: در این قرائت نیز همان معنا حاصل می‌شود: «مرد روشن روان تیره خرد در زندگی یک زمان شادکام نیست.» جز این که (روشن روان) از حالت قیدی در خوانش نخست میل به صفت شده است.

۴- کاربرد (چو = از گونه) را در بیت:

چو دریا و چون کوه و چون دشت و راغ

زمین شد به کردار روشن چراغ

با (چو)، در این بیت‌ها سنجیده‌اند:

سواران رومی چو سی‌سد هزار

حلب را گرفتند یکسر حصار

بریده چو سی‌سد سر نامدار

فرستادم اینک بر شهریار

(صص ۱۹۲ و ۱۹۳)

این دو مورد از استعمال حرف (چو) فقط از نظر دستوری قابل سنجش است که هر دو حرف اضافه و متمم سازند و گرنه از دید معنا شناختی (چو) و (چون) در شاهنامه پیش از عدد همیشه به معنی (تقریب و تخمین) به کار رفته است و با موارد کاربرد آن پیش از نام‌های ویژه و عام تفاوت دارد و قابل مقایسه نیست. نمونه‌های زیر کار رفت‌های دیگری از (چو) را پیش از عدد نشان می‌دهد:

سپهدار چون قارن کینه‌دار

سواران جنگی چو سی‌سد هزار

(خالقی، ۱۳۸۱/۷۸۶)

به رش خسروی بیست پهنای او

چو سی‌سد فزون بود بالای او

(خالقی، ۱۳۹۱/۲۳۹)

۵- ستاره به سر بر، شگفتی نمود

به خاک اندرون، روشنایی فزود

(ستاره) با مجاز عام و خاص (خورشید) معنی

شده است (ص ۱۹۳). کاربرد (ستاره) در معنی مجازی

(خورشید) نامانوس و غریب به نظر می‌رسد، به ویژه که بنداری نیز بیت را چنین به تازی برگردانده است: «و ظهت النجوم فوق فی عجائبها» و از آفتاب هم بلافاصله در بیت بعدی سخن رفته است.

۶- در (ص ۱۹۴) بیت زیر را از زبان رستم دانسته‌اند:

چمان چرمه در زیر، تخت من است

سنان دار نیزه، درخت من است

اما بیت از زبان زال و پس از شنیدن آگاهی کشته شدن نوذر است (ر.ک: مسکو، ۴۷۱/۳۸۲، خالقی ۱/۴۷۳/۳۱۷)

۷- ترا از دو گیتی برآورده‌اند

به چندین میانجی بیورده‌اند

مصراع نخست را به صورت (برتری انسان از دو جهان) گزارده‌اند (ص ۱۹۷). پیشنهاد دیگری که می‌توان درباره معنای آن بیان کرد این است که: انسان را از دو

جهان آفریده‌اند، روان او مینوی و آن جهانی و تن وی خاکی و گیتیانه است. توضیح این که (برآوردن) به معنی (آفریدن) در شاهنامه، سابقه استعمال دارد:

برآرنده هور و کیوان و ماه

نشاننده شاه بر پیشگاه

(مسکو، ۲۳۹۹/۱۵۱/۹)

بنداری نیز در ترجمه خویش از این مصراع همان معنای پیشنهادی را در نظر داشته است: «انک انشت من العالمین»^{۱۳}

۸- درباره بیت:

زیاقوت سرخ است چرخ کبود

نه از آب و نه از باد و دود

نوشته‌اند: «بدرستی دانسته نیست که چرا فردوسی گوهر و گونه آسمان را از یاقوت شمرده است / ص ۲۰۰» چنان که گزارشگر گرامی نیز توضیح داده‌اند در پندارهای کهن جنس آسمان از سنگ دانسته می‌شده است، بر همین بنیاد چون اشاره آشکاری به این باور در بیت دیده نمی‌شود، دور نیست که استاد توس در مصراع نخست

به روایات و احادیث اسلامی توجه داشته که در آنها از (یاقوتین بودن) گوهر آسمان سخن رفته است، نمونه را در (الذکر المنتور) سیوطی به نقل از پیامبر بزرگوار (ص) آمده است که «العرش من یاقوته حمراء» در همان کتاب

از سخن ربیع بن انس و سلمان فارسی نقل شده که: «ماده آسمان هفتم یا سوم از یاقوت سرخ است.» در روایتی از حضرت علی (ع) نیز ماده آسمان ششم از یاقوت سبز دانسته شده است.^{۱۴} این نکته با عنایت به

سه مساله: ۱- نبود گفتاری صریح و مستند در منابع مربوط به ایران پیش از اسلام و باورهای باستانی در باب

جنس یاقوتی آسمان ۲- گستردگی آگاهی‌های فردوسی از قرآن و روایات و احادیث اسلامی چنان مسلمانی فرهیخته ۳- بازتاب اعتقادات دینی - مذهبی استاد به صورت آشکار یا تلمیحی در دیباجة شاهنامه، استوارتر و پذیرفتنی‌تر می‌نماید.

۹- چو هفتاد کشتی همه ساخته

همه بادبانها پرافراخته
عدد (هفتاد) را کنایه ایماز (بسیار) دانسته‌اند (ص ۲۰۹) با روی کرد بدین که بیت ناظر است بر حدیث نامبردار و پر تلمیح پیامبر (ص): «ان امتی ستفترق بعدی علی ثلاثه و سبعین خرقة، خرقة منها ناجیه و اثنان و سبعون فی النار» هم چنین یاد کرده‌ای متعدد شاعران از ۷۲ ملت و مهم‌تر از آن، ذکر نام این هفتاد و دو گروه اسلامی در غیث اللغات^{۱۴}، چنین به نظر می‌رسد که (هفتاد) در این بیت و نیز ابیات همانند دیگر گویندگان در معنی اصلی و حقیقی خود باشد نه عدد بیان کثرت از نوع سد و هزار.

۱۰- از این نامور نامه شهریار

به گیتی بمانم یکی یادگار
در توضیح (نامور نامه شهریار) آمده است: «خدای نامه پهلوی می‌تواند بود/ ص ۲۱۱» اما از آن جایی که اصلی‌ترین مأخذ نظم شاهنامه، شاهنامه منثور ابومنصوری بوده و فرزانه توس یا در پیوستن آن، در پی یادگار نهادن از خود بوده است، مراد از «نامور نامه شهریار» همان شاهنامه ابومنصوری است، چنان که دکتر خالقی مطلق نیز «نامه شهریار» را شاهنامه ابومنصوری و «شهریار» را ابومنصور عبدالرزاق می‌داند.^{۱۵}

۱۱- در (ص ۲۱۱) آمده است: «نوشته‌اند که خدای نامه را دانشور دهگان به فرمان یزدگرد شهریار، واپسین پادشاه ساسانی، گردآورده بوده است.» داستان تدوین (خدای نامه) پهلوی به کوشش شخصی به نام (دانشوردهقان) از روایات برساخته مربوط به منابع شاهنامه است که در مقدمه افسانه‌آمیز و بی‌اعتبار شاهنامه بایسنقری آمده است^{۱۶} و به هیچ روی در یک اثر علمی - پژوهشی درباره شاهنامه، قابل اعتنا و استناد نیست.

۱۲- جوانیش را خوی بد یار بود

همه ساله با بد به پیکار بود

بدان خوی بد جان شیرین بداد

نمود از جوانیش یک روز شاد
(خوی بد) دقیقی را (ستیزه‌خویی) معنی کرده و علت مرگ او را خشم و درشتی با بنده‌اش دانسته‌اند (صص ۲۱۶ و ۲۱۷) به استناد مقدمه قدیم شاهنامه در دست‌نوشته بریتانیا (۶۷۵ هـ) که می‌نویسد: «و دقیقی مردی بود که غلامان نیکو روی دوست داشتی، چون از شاهنامه یک چندی به نظم آورده بود چنان اتفاق افتاد که غلامی ترک را در آن روزها خریده بود و با او بازی می‌کرد و آن غلام کاردی بر شکم دقیقی زد و او را هلاک گردانید.»^{۱۷} خوی بد مورد نظر فردوسی را باید همان ویژگی و رفتار نکوهیده یاد شده دانست که در قالب چنین ترکیبی در زبان آرمگین و پاک استاد توس رخ نموده است.

۱۳- در بیت:

و دیگر که گنجم وفادار نیست

همین رنج را کس خریدار نیست

ترکیب (و دیگر) را که ضبط متن خالقی، مسکو و ژول مول است به (دو دیگر) برگردانده و در توضیحات همین صورت را صحیح شمرده‌اند (صص ۲۱۷ و ۲۱۸). این دیدگاه که (و دیگر) دگرگون شده (دو دیگر) است نخستین بار از سوی روان شاد ملک الشعراء بهار در کتابهای تاریخ سیستان، سبک‌شناسی و تاریخ بعمی اظهار شده و سیستر دیگران از ایشان پیروی کرده‌اند، حال آن که اصالت (و دیگر) بر بنیاد دلایل متعدد، تردیدناپذیر است.^{۱۸} یکی از مهمترین آنها که مرتبط با بحث نیز است این است که به گفته دکتر خالقی مطلق در هیچ یک از نسخه‌های خطی کهن شاهنامه ضبط (دو دیگر) یا (دو دیگر) دیده نمی‌شود^{۱۹} و نیز: «در متن‌های کهن فارسی دری اعم از نظم و نثر عموماً کلمه (دیگر) به معنی (نوم) به کار رفته است و بدین سبب تغییر (و دیگر) به (دو دیگر) یا (نو دیگر) نادرست می‌نماید.»^{۲۰}

۱۴- نبشته من این نامه پهلوی

به پیش تو آرم مگر نغوی

گشاده زبان و جوانیت هست

سخن گفتن پهلوانیت هست

درباره واژه‌های (پهلوی) و (پهلوانی) پس از رد این گمان که شاید به معنی (زبان پهلوی) باشند، آنها را به معنی (زبان پارسی دری) دانسته‌اند (ص ۲۲۰). پیشنهادی که به نظر نگارنده می‌رسد این است که با توجه به غرابت کاربرد (پهلوی) و (پهلوانی) به مفهوم (پارسی دری) و اشاره آشکار به تفاوت این دو زبان در شاهنامه:

مگر آنک گفتار او بشنوی

اگر پارسی گوید از پهلوی

(مسکو، ۹/۲۵۸/۷۱)

شاید بتوان (پهلوی) را (شاهانی و دلاورانه) و (پهلوان) را (پهلوانانه و مردانه) معنی کرد که بارها نیز در شاهنامه به همین مفهوم به کار رفته‌اند، در این صورت (نامه پهلوی) همان شاهنامه ابومنصوری است که به دلیل در برداشتن داستان‌های شاهان و یلان ایران با صفت (پهلوی) نامیده شده و فردوسی نیز به پشتوانه پیشینه موفقی که در سرودن داستان‌های باستان پیش از نظم شاهنامه داشته (مانند بیژن و منیژه) دارای (سخن گفتن پهلوانی) یعنی (توانایی سرایش شعر حماسی و مربوط به پهلوانان) دانسته شده است.

۱۵- در بیت:

به شهرم یکی مهربان دوست بود

تو گفتی که با من زهم پوست بود

(مهربان دوستی) را که شاهنامه ابومنصوری را به

استاد می‌سپرد، ناشناس معرفی کرده و به گونه پرسشی نوشته‌اند که آیا این دوست مهربان همان حی قتیبه است؟ (ص ۲۲۰) در پاسخ باید گفت که این (مهربان دوست) فردوسی، منصوربن محمد معروف به امیرک منصور فرزند ابومنصور محمدبن عبدالرزاق بود که شاهنامه منثور پدری را در اختیار داشت و به فردوسی داد.^{۲۱}

۱۶- و دیگر دلاور سپهدار توس

که در جنگ بر شیر دارد فسوس

در توضیح مصراع نخست آمده است: «سپهدار توس

دانسته نیست که کیست / ص ۲۲۹» پژوهش‌ها و تأییدات محققان مختلف جای کمترین گمانی را در این باره بر جای نگذاشته که مراد از (سپهدار توس) در دیباجة شاهنامه، ارسلان جاذب، حاکم توس از (۳۸۹ هـ) به بعد است.^{۲۲}

۱۷- درباره واژه (ژیان) آمده است: «ریخت کهن و

ریشه این واژه دانسته نیست، می‌تواند بود که از دو پاره

ژی + ان (= پساوند فاعلی) ساخته شده باشد، بدین

سان (ژیان) ریختی دیگر از زیان (= اسم فاعل از زیستن)

می‌تواند بود که در پهلوی (زیوان) ziwān بوده است /

ص ۲۵۱» در توضیح باید افزود که پهلوی شناس مرحوم،

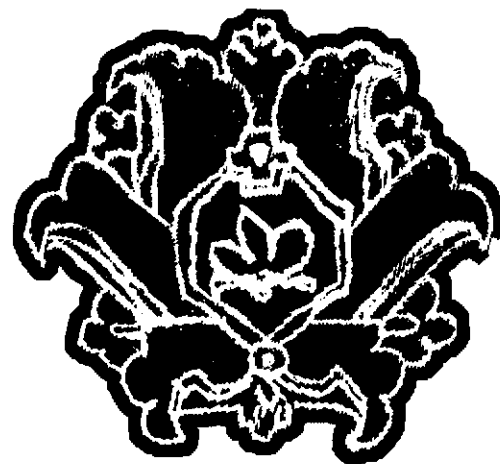
دکتر منصور شکّی، در باب خاستگاه این واژه می‌نویسد:

«ژیان نه در زبان فارسی ریشه‌ای دارد و نه سابقه‌ای در

یکی از این معانی. بدیهی است که به تخفیف از کلمه

پارتی اوژیان (ozayan) «کشنده» اسم فاعل از (اوزدن

= کشتن) آمده است، ماده مضارع همین فعل در شیروازن



(شیرکش) باقی مانده است.^{۳۳}

۱۸. پیشنهاد دیگری که درباره (مرداس) آورده‌اند و آن عبارت است از ترکیب این نام از دو بخش: مرد+اس (خوردن) و گمان این که با روی کرد به مغز سر خواری ماران دوش ضحاک، در اصل صفت ضحاک بوده است (ص ۲۷۴) که نخستین بار توسط دکتر محمود امیدسالار بیان شده^{۳۳} و شایسته است که برای رعایت فضل تقدم ایشان - حتی اگر پیشنهاد گزارشگر گرامی از گونه به اصطلاح (توارد) باشد - به مقاله دکتر امیدسالار اشاره و استناد شود. لازم به توضیح است که دکتر خالقی مطلق در گزیده مقالات خویش که در ایران چاپ شده و قابل دسترس است، به این تحقیق و نتیجه گیری دکتر امیدسالار، با تحسین اشاره کرده‌اند.^{۳۳}

۱۹. مر آن پادشا را در اندر سرای

یکی بوستان بود بس دلگشای
در گزارش (در اندر سرای) نوشته‌اند: «ویژگی بوستان است. کاخ مرداس، سرایستان بوده است و بوستان دری داشته است که در سرای گشوده می‌شده است / ص ۲۸۰» پیشنهاد می‌شود که (در) و (اندر) هر دو، حرف اضافه برای (سرای) شمرده شوند، چنان که این گونه از کاربرد سبکی دو حرف اضافه در کنار هم، در این بیت از داستان رستم و سهراب نیز دیده می‌شود:
یکی بوستان بد در اندر بهشت

به بالای او سرو دهقان نکشت
(مسکو ۲/۱۸۷/۲۴۴)

بر این اساس، (در) به معنای (باب) و (در اندر سرای) صفت بوستان نیست، بلکه منظور آن است که مرداس در درون سرای خویش باغی دلگشا داشت.
۲۰. چو آمد به هنگام خون ریختن

به شیرین روان اندر آویختن
در گزارش مصراع دوم آمده است: «اندر آویختن از روان [کنایه ایما] از گرامی شمردن روان و تلاش در پاسداری از آن / ص ۲۸۹» پیشنهاد می‌شود که با در نظر داشتن مصراع نخست و بیت‌های پیش و پس که سخن از دستگیری و کشته شدن جوانان است، ترکیب «اندر آویختن به روان» را «دست یازی و تعدی به جان یا همان کشتن» معنا کنیم، در این صورت بیت نیز متناسب با روند موضوعی آیات معنای درستی می‌یابد: «چون که زمان خون ریزی و کشتن فرا رسید.»

۲۱. چو آن پوست بر نیزه بر، دید کی
به نیکی یکی اختر افگند پی

بیت را چنین گزارده‌اند: «آن گاه که فریدون آن پوست پاره را بر سر نیزه دید آن را به فال نیک گرفت / ص ۳۰۴» یا توجه به این که در دو بیت بعد استاد به مروازدن و به فال نیک گرفتن فریدون اشاره می‌کند:
بزد بر سر خویش چون گرد ماه

یکی فال فرخ، پی افگند شاه
شاید بتوان در مصراع دوم بیت مورد نظر، (اختر) را - چنان که بارها در شاهنامه آمده است - به معنی مجازی (درفش) گرفت و بیت را این گونه گزارد: «زمانی که فریدون، چرم را بر نیزه دید، نیکی درفشش از آن ساخت.»
۲۲. نشسته بآرام در پیشگاه

چو سرو بلند از برش گرد ماه
(گرد ماه) را استعاره مصرحه از شهرناز و ارتواز گرفته‌اند (ص ۳۱۵) اما از آن جایی که در بیت سپسین آمده است:

ز یک دست سرو سهی، شهرناز

به دست دگر ماهروی ارتواز
و (شهرناز) و (ارتواز) به صورت تشبیهی توصیف

شده، پیشنهاد می‌شود که در مصراع دوم بیت مورد بحث، (سرو بلند) را مشبه به بالای برز فریدون و در نتیجه (گردماه) را استعاره از (چهره فرهمند و تابان) او بگیریم که در این تصویر چون ماهی بالای سروی سهی می‌درخشد. صورت خیال (ماه= روی)، بالای (سرو= قد) و نیز تشبیه (مرد) به (گردماه) در شاهنامه دیده می‌شود:

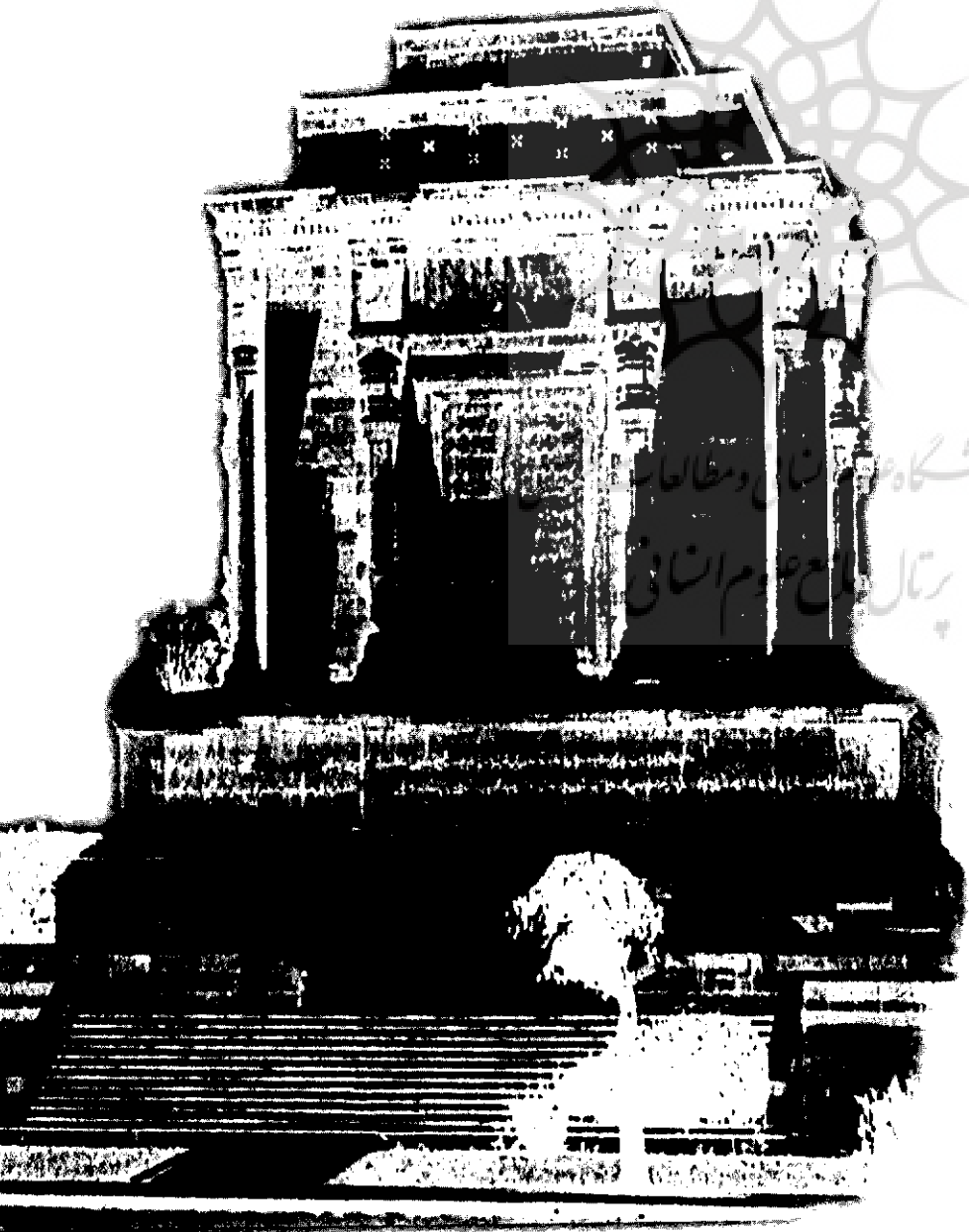
یکی سرو دید از برش گردماه

نهاده به مه بر، ز عنبر کلاه
(خالقی، ۱/۱۸۶/۳۳۱)

گمانی برم گفت کان گردماه

که روشن بدی زو همه رزمگاه
(مسکو، ۶/۱۰۶/۵۹۵)

وجه معنایی دیگر این است که (گردماه) را استعاره از (درفش درخشان کابوینانی) بدانیم که بر سر بالای سرو مانند فریدون افراشته شده است، استعاره و تشبیه (ماه) و (گرد ماه) نیز برای درفش چندین بار در شاهنامه به کار



بزد بر سر خویش چون گردماه

یکی فال فرخ، پی افگند شاه
(خالقی، ۲۳۸/۷۰/۱)

چو شب روز شد قارن رزمخواه

درفشی بر افراشت چون گردماه
(خالقی، ۹۳۷/۱۴۷/۱)

۲۳- شنید این سخن مردم راهجوی

که ضحاک را زو چه آمد به روی
در این بیت، (راهجوی) را (رهرو و کاروانی و مسافر)
معنی کرده‌اند (ص ۳۳۳). با روی کرد به مفهوم بیت
معنای «حقیقت بین و دانادل و خردمند» برای آن
درست تر به نظر می‌رسد، چنان که در بیت دیگری از
شاهنامه دیده می‌شود:

چنین گفت کای دانشی راه جوی

سخن زین نشان با شهنشاه گوی

(زول مول، ۴۵۸/۱۶۲۲/۵) ۲۵

۲۴- بدان گه که پیوسته شه کارشان

به هم در کشیدند بازارشان
درباره (بازار) آمده است: «کنایه‌ای ایما می‌تواند بود
از کار و بار / ص ۳۳۶»، شاید بتوان (بازار) را چنان که
در شاهنامه زیر دیده می‌شود، به معنی (چاره‌گری و فریب)
دانست:

چو ضحاک بشنید گفتار اوی

نهانی ندانست بازار اوی

(مسکو، ۱۵۰/۴۸/۱)

چو او بشنود خوب گفتار من

نه اندیشد از رنگ و بازار من

(مسکو، ۹۴۸/۵۸/۷)

در این صورت (به هم در کشیدن بازار) کنایه از
(بی‌اثر کردن و از بین بردن نیرنگ سرو و دخترانش)
خواهد بود.

۲۵- همی پژمراند رخ ارغوان

کند تیره دیدار روشن روان

در گزارش مصراع نخست نوشته‌اند: «ارغوان یا

استعاره‌ای کنایی دارای رخ پنداشته شده است / ص
۳۵۱» پیشنهاد می‌شود که (ارغوان) به معنی (سرخ) را
صفت (رخ) بگیریم نه نام گل، به همان سان که در این
بیت آمده است:

دوان خون از آن چهره ارغوان

شد آن نامور شهریار جوان

(خالقی، ۵۱۰/۱۲۱/۱)

براین اساس (رخ ارغوان = روی سرخ) به معنی
(چهره شاداب و جوان) خواهد بود که پژمردن آن سازگار
با مفهوم بیت و آیات پیش از آن است، در عین حال از
نظر بیانی نیز (رخ) استعاره مکنیه از (گل) است.

۲۶- تو نیز ای بخیره خرف گشته مرد

ز بهر جهان دل یر از داغ و درد

چو شاهان کشی بی‌گنه، خیر خیر

از این دو ستمگاره اندازه‌گیر

ضمن اشاره به خطاب عمومی بیت نوشته‌اند: «این
نکوهش تلخ و گزاینده مردی چون محمود عزیزی را
می‌برازد که انگشت در جهان در کرده بود و در هر جای
بزرگی گران مایه و فرزانه‌ای بلندپایه می‌یافت از دانش
فرو می‌آویخت یا خونس را می‌ریخت / ص ۳۵۵» با
عنایت به (شاه‌کشی) مذکور در بیت، شاید این نظر دکتر
خالقی مطلق پذیرفته‌تر باشد که: «به گمان من در این
دو بیت مربوط به کشته شدن ایرج، فردوسی دوباره به
یاد (امیر منصور) و مرگ او به دست نهنگان مردمکشان
افتاده و مراد از (مرد خرف) شاه سامانی کشته‌شده حامی
فردوسی است.» ۲۶

۲۷- در رباعی منسوب به فردوسی در افسانه مشهور

آزمودن سه شاعر دربار محمود او را:

چون عارض تو ماه نباشد روشن

مانند رخت گل نبود در گلشن

مژگانت همی گذر کند از جوشن

مانند سنان گیو در جنگ پشن

(پشن) را نام پهلوان دانسته‌اند (صص ۳۵۷ و ۳۵۸)

در صورتی که (پشن) اسم ویژه محل و نام آوردگاه

ایرانیان و تورانیان است که در آن بسیاری از فرزندان

گودرز کشته می‌شوند.

به جنگ پشن نیز چندان سپاه

که پیران بکشت اندر آوردگاه

زمین گل شد از خون گودرزیان

نجویی جز از رنج و راه زیان

(خالقی، ۱۲۶۰/۲۵۰/۴ و ۱۲۶۰)

۲۸- نشست از بر تخت پیروزه، شاه

چو سرو سهی بر سرش گرد ماه

(گرد ماه) را استعاره از (تاج) دانسته‌اند (ص ۳۶۲)

اما چون در بیت بعد به تاجدار بودن فریدون اشاره شده

است، پیشنهاد می‌شود که همچون نمونه همانند پیشین

(شماره ۲۲) آن را استعاره از (چهره درخشان فریدون) و

یا (درفش کاویانی) بدانیم.

۲۹- درباره ترکیب و معنی نام (شیدوش) آمده

است: «می‌تواند بود که این نام از دوپاره (شید) به معنی
(درخشان) و (اوش)، ریخت پهلوی (هوش) ساخته
شده باشد و ویژگی باشد از گونه روشن رای و روشن‌اندیش /
ص ۳۶۳» گمان و پیشنهاد دیگر این است که بهره دوم آن
(= اوش) را پسوند شباهت و گونه‌ای از (وش) بگیریم.^{۲۷}
چنان که پسوند (اور) نوعی از (ور) است.

۳۰- درباره ریشه و معنی (سام) نوشته‌اند: «سام به

گمان در معنی سیاه است. در اوستا، سامه چنان رنگ اسبی
سیاه به کار برده شده است. این واژه اوستایی با (شیامه) در
سانسکریت که آن نیز به معنی سیاه است یکی است. این
واژه را در نام سیامک نیز باز می‌توانیم یافت / ص ۳۷۰»
ارتباط معنایی (سام) با (سیاهی)، به پیروی از نظریه بارتولومه^{۲۸}،
مشهور و رایج است اما درباره ریشه و معنی این نام بهترین
و درست‌ترین دیدگاه از استاد دکتر بهمن سرکاراتی است که
می‌گویند: «به نظر من بهتر است که این اسم را از ریشه
sam گونه ایرانی ریشه فعلی که در هندی باستان به صورت
samyati در معنای (کوشیدن)، (خود را خسته کردن)،
(در انجام کاری متحمل رنج و زحمت شدن) به کار رفته
است مشتق گرفته و برایش معنایی از قبیل (کوشا)، (کاری)
و (چالشگر) قایل شویم.»^{۲۹}

۳۱- به یک دست قارن به یک دست شیر

به سربز، ز تیغ آتش و آب زیر

در مصراع دوم، (آب) را استعاره از (آب راهوار و نرم‌پوی)

دانسته‌اند. (ص ۲۷۶) به نظر می‌رسد که با روی کرد به

ویژگی الاثان دژ سلم که بنیاد آن در ژرفای آب بوده است:

یکی جای دارد سراندر سبح

به خارا برآورده از قعر آب

(خالقی، ۹۰۸/۱۴۵/۱)

(آب) را می‌توان به معنای حقیقی آن دانست و مصراع

را چنین گزارش: «باشندگان درون دژ از شدت حملات و زخم

تیغ، گویی آتش بر سر داشتند در حالی که آب دریا نیز در

زیر آنها بود. (کنایه از غایت گرفتاری و بلا)»

۳۲- درباره «سپید مویی زال» نو گزارش نمادشناسانه

گفته آمده که در نخستین آنها از نظرگاه سهروردی، رنگ

سپید نشانه جهان مینوی و زال از گروه خداجویان دانسته

شده است و در دیگری، از مردمان فضایی و کهکشانی

(صص ۳۸۴ و ۳۸۵) گزارش سومین و شاید استوارتر از

آن دو دیگر، این است که در نمادشناسی رنگها از دید نقد

اسطوره‌ای، (سپید) نشانه بی‌مرگی و جاودانگی است.^{۳۰}

و این گزارش با عنایت به زندگی دیرباز زال در شاهنامه و عدم اشاره به مرگ او و در نتیجه همانندی‌های وی با زروان اکران، خدای زمان، پذیرفتنی‌تر و اسطوره‌ای‌تر می‌نماید.

۳۳- ز ماهی براندیش تا چرخ ماه

چو تو شاه نهاد بر سر کلاه
(ماهی) را در مصراع اول همان (حوت) دانسته و چنین معنی کرده‌اند: «ز ماهی در تک دریا تا ماه بر فراز آسمان / ص ۳۹۶» پیشنهاد می‌شود که با توجه به نمونه‌های همانند دیگر در شاهنامه و ادب پارسی مانند: توانایی و فر شاهی تراست

ز خورشید تا بخش ماهی تراست
(خالقی، ۲۵۶۴/۳۳۴/۴)

به چینی نمود که آن شاهی کراست

ز خورشید تا پشت ماهی کراست
(مسکو، ۱۹۵۷/۱۶۸/۸)

دوست رویی آن چنان کز پشت ماهی تا به ماه
بر تو هر موجود را عشقی دگر بینم جدا^{۱۱}
(ستایی)

(ماهی) را آن (ماهی) پندارین و افسانه‌ای بدانیم که به باور پیشینیان، گاووی که زمین روی شاخ آن استوار است، بر پشت او ایستاده. در این گزارش بنیان اساطیری و پندار شناختی بیت نیز بهتر و بیشتر حفظ می‌شود.

۳۴- بر آن سفت سیمینش، مشکین کمند

سرش گشته چون حلقه پای بند
در این بیت، (حلقه پای بند) را مشبه به (سر رودابه) گرفته‌اند. (ص ۴۰۰) پیشنهاد می‌شود که (سر) را در مصراع دوم مربوط به (مشکین کمند= گیسوی دراز و سیاه) بدانیم و (حلقه پای بند) را مشبه به (سر گیسوی رودابه) که همانا وجه شبه صریح و زیبایی آن پیچیدگی و شکنج سرزلف است که همچون حلقه چنبرین، مجعد و گرفتارکننده پای دل است. تشبیه آشکار (سر زلف رودابه) به (حلقه پای بند) در بیت دیگری نیز آمده است:

دهانش به تنگی دل مستمند

سر زلف چون حلقه پای وند
(خالقی، ۴۱۳/۱۹۲/۱)

۳۵- چنین گفت مر جفت را باز نر

چو بر خایه بنشست و گسترد پر
کز این خایه گرمایه بیرون کنیم

ز پشت پدر خایه بیرون کنیم
بیت دوم را چنین گزارش کرده‌اند: «اگر مایه این خایه را بدر کشم و جوجه از تخم بدر آید، تیره و تبار خود را پاس خواهم داشت و بدان سان که مایه خایه از پشت پدرم برآمد و من از آن در وجود آدمم جوجه من نیز از تخم من هستی خواهد یافت و تبارم، پشت در پشت، پاس داشته خواهد شد و خواهد پایید/ ص ۴۱۱» به

پیشنهاد نگارنده با توجه به بیت پیشین این دو بیت که در آن، سخن از ننگ دختر داشتن در نظر دلاور دوری کننده از جفت است، بهتر آن است که (مایه) را (ماده و مونت) معنی کنیم که از قوانین دگرگونی حروف نیز، تبدیل (د) به (ی)، در آن درست و به‌آیین است و نمونه‌هایی دارد:

pada > pad > pay

هم چنین از دید نمثلی هم با مفهوم ابیات قبلی سازگارتر می‌شود، لذا بیت را می‌توان این گونه معنی کرد: «اگر از این تخم، دختر بیرون آید و زاییده شود، نسل و نژاد ما از بین می‌رود و بریده خواهد شد.»

۳۶- شده بام از او گوهر تابناک

به جای گلش، سرخ یاقوت، خاک
بیت را براساس تصحیح دکتر خالقی مطلق در متن آورده‌اند ولی واژه (گلش) را به گونه (گلش): (golas خوانده و گردانده و آن را استعاره از (رخسار رودابه) گرفته‌اند (ص ۴۱۴). پیشنهاد می‌شود که (گل) را به همان قرائت و حرکت گذاری دکتر خالقی مطلق بخوانیم و معنی کنیم که با مصراع نخستین نیز تناسب بیشتری می‌یابد: «خاک دیوارهای ایوان رودابه به سبب رخسار لعلگون و درخشان او، به جای گل، گویی از یاقوت سرخ بود.» این معنی با در نظر داشتن اشاره به تابناکی بام چون گوهر در مصراع پیشین و نیز خورشید چهرگی رودابه در پاره دوم بیت ماقبل، استوارتر می‌شود. جالب است که ژول مول هم ضبطی دارد که این معنا را به گونه‌ای دیگر نیرو می‌بخشد:

ز تاب رخس سرخ یاقوت، خاک (۶۴۳/۱۶۹/۱)

۳۷- گر از دشت قحطان سگ مارگیر

شود مغ بیابانش کشتن به تیر
بیت را این گونه معنی کرده‌اند: «اگر از سرزمین تازیان سگ مارگیر آن چنان ارج و پایگاه بیابد که به پایه مغی و پیشوایی برسد، هم چنان خوار و بی مقدار است و می‌بایدش کشت.» بیشتر از این گزارش نیز، بیت را نکوهش و خوار داشت تازیان شمرده‌اند (ص ۴۲۶). با روی کرد به دو بیت پیشین که مهرباب خاندان خویش را با صفت (بر گوهران) می‌نامد و (پری) را با معنای مثبت آن به استعاره از رودابه در برابر (اهرم) به استعاره از زال می‌نهد و می‌سنجد، پیشنهاد می‌شود که بیت را بیان برتری تازیان بر ایرانیان بدانیم. مهرباب می‌گوید: «حتی اگر سگی از میان اعراب به روش و منش ایرانیان - که دربیت در نماد (مغ) آمده است - درآید باید کشته شود.» به بیانی دیگر، ایرانیان فروتر از آنند که سگی تازی خود را بدانها ببیوند چه رسد به خاندان برگوهر تازی نژادی چون ما (= مهرباب و رودابه).

۳۸- چو زال اندر آمد به پیش پدر

زمین را ببوسید و گسترد بر
بیت را با همین ضبط از چاپ مسکو آورده و (برگستردن) را کنایه از (برخاستن) دانسته‌اند (ص ۳۴۱).

به نظر می‌رسد که ضبط گزیده دکتر خالقی مطلق یعنی (گسترد پر) بر بنیاد دو نسخه آکسفورد (۸۵۲ هـ) و بریتانیا (۸۴۱ هـ) باروی کرد به مفهوم بیت و شواهد کاربرد دیگر در شاهنامه، اصیل‌تر است. ترکیب (پرگستردن) با چشم داشت به آیه «واخفض لهما جناح الذل / سورة اسراء آیه ۲۴» به معنی کنایی «فروتنی و خاکساری» است و برای بیان حالت زال که زمین را ببوسید و خود را به خاک افکنده، مناسب‌تر از (برخاستن) است. در جایی دیگر باز می‌خوانیم:

زمانی پر اندیشه شد زال زر

بر آورد یال و بگسترد پر
(خالقی، ۱۲۴۴/۲۴۹/۱)

در این شاهد نیز:

بیامد تهمتن بگسترد پر

به خواهش بر شاه فیروز زر
(ژول مول، ۹۱۴/۸۶۰/۳)

اصالت ترکیب و سازگاری معنایی آن با مراد بیت (= نمودن ادب و بندگی) بیشتر آشکار است.

۳۹- چنین آمد از داد اختر پدید

که این آب روشن بخواید دوید
در مصراع دوم (آب روشن) را به صورت ترکیب وصفی خوانده و استعاره از (تحفه و تبار پدید آینده از پیوند زال و رودابه) شمرده‌اند (ص ۴۳۸). شاید قرائت مصراع بر اساس تصحیح دکتر خالقی مطلق نیز بی وجه نباشد: که این آب، روشن بخواید دوید (۱۲۰۷/۲۴۶/۱) در این صورت، (روشن) قید و (آب) استعاره از (پیوند زال و رودابه) است و مصراع را چنین می‌توان معنا کرد: «ازدواج زال و رودابه با روشنی و همایونی به سر خواهد رسید و

نامه باستان

ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی
جلد اول

ادامه می‌یابد.» به پیشنهاد نگارنده، تصویر «روشن دویدن آب» از نظر معنایی بهتر و استوارتر از «دویدن آب روشن» است چرا که خواندن (آب روشن) به‌ویژه با صفت معرفه ساز (این) بی‌درنگ پس از اختربینی موبدان، چنین به ذهن می‌رساند که نتیجه ازدواج پیشتر معین شده و موبدان برپایه این شناختگی قبلی، تعبیر «این آب روشن» را برای آن به کار می‌برند. حال آن که طبق روند داستان این گونه نیست و برای نخستین بار است که فرجام این پیوند بیان می‌شود. لذا ترکیب «این آب = ازدواجی که سخن بر سر آن است» اگر با قید «روشن» گفته و خوانده شود، چون حاصل اخترماری را بازگو می‌کند، با سیر روایت متناسب‌تر است.

۴۰- در (ص ۴۴۶) دربارهٔ (مرجان) آمده است: «از واژه یونانی margarites برآمده است.» با عنایت بدین مهم که یکی از ویژگی‌های برگزیده کتاب بررسی ریشه‌شناسی واژگان است، بیان این مطلب ضروری است که استاد دکتر سرکاراتی درباب اشتقاق واژه (مروارید و مرجان) پیشنهادی ارائه کرده‌اند که مورد تحسین ایران‌شناس دانشمند و نامدار، ایلیا گرشویچ، قرار گرفته است. بر بنیاد این نظریه واژه معرب (مرجان) نه از زبان آرامی و گونه (marganita) بلکه از زبان ایرانی و صورت (margana-/margara) که ساختمان آن بر (margarita) مقدم فرض شده، به وام گرفته شده است.^{۳۳}

یادداشتها:

۱ - در کاربرد این ترکیب آقای جویا جهان‌بخش بر نگارنده فضل تقدم و تقدم فضل دارند. رک: نسخ اقدم و اقدم نسخ شاهنامه، گلچرخ شماره ۱۹، اردیبهشت ۷۷، ص ۲۷.

۲ - در چاپ دوم کتاب‌شناسی فردوسی (استاد ایرج افشار، ۱۳۵۵) تعداد (۱۸۵۲) مأخذ فردوسی‌شناختی و شاهنامه‌پژوهی فهرست شده و به گفته مولف تا سال (۱۳۶۹) نزدیک (۱۲۰۰) مأخذ تازه نیز بر فهرست پیشین افزوده شده است. رک: دوستخواه، جلیل: رهنمودی نارسا به فراخوانی شاهنامه، کلک شماره ۲۹، امرداد ۱۳۷۱، ص ۲۵۵.

۳ - کزازی، میر جلال‌الدین: روزهای کاتالونیا (روزنگارهای سفر اسپانیا)، انتشارات واژه‌آرا، ۱۳۷۸، ص ۲۸۷.

۴ - شاهنامه فردوسی، به تصحیح دکتر جلال خالقی مطلق، انتشارات روزبهان، دفتر یکم ۱۳۶۸.

۵ - شاهنامه چاپ مسکو، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، دفتر نشر داد، چاپ دوم ۱۳۷۴.

۶ - برای شواهد و توضیح بیشتر، رک: جیحونی،

مصطفی: بررسی بیت‌هایی از شاهنامه (۲)، آشنه شماره ۱۹، مهر و آبان ۷۳، صص ۳۶ و ۳۷.

۷ - دکتر جلیل دوستخواه (کوششی دیگر در شاهنامه پژوهی، آشنه شماره ۲۴، امرداد و شهریور ۷۴، ص ۲۳، می‌نویسند: «نگارنده این گفتار در نقد بر دفتر یکم شاهنامه، ویرایش دکتر جلال خالقی مطلق (در فصل‌نامه فصل کتاب شماره ۸، لندن - تابستان ۱۳۷۰، ص ۵۵) دربارهٔ گزینش ضبط «زهم پوست» پرسشی به میان آورده بود و دکتر خالقی در شماره ۹ همان فصل‌نامه (پاییز ۱۳۷۰، صص ۲۶-۲۷) با آوردن شاهد دیگری از کاربرد این ترکیب در شاهنامه، مطلب راروشن و نگارنده را خرسند و خشنود کردند.»

۸ - در متن چاپ مسکو «زیک پوست» آمده و «زهم پوست» از نسخه‌های لنینگراد (۷۳۳ هـ) قاهره و انستیتوی خاورشناسی شوروی برگزیده شده است.

۹ - شاهنامه به تصحیح دکتر جلال خالقی مطلق، بنیاد میراث ایران، کالیفرنیا، دفتر چهارم ۱۳۷۳.

۱۰ - رک: ۱- ابوالقاسمی، محسن: دستور تاریخی زبان فارسی، انتشارات سمت ۱۳۷۵، ص ۲۹۷-۲. خانلری، پرویز: تاریخ زبان فارسی، انتشارات فردوس، چاپ ششم ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۳۹.

۱۱ - البنداری، الفتاح بن علی: الشاهنامه، به کوشش دکتر عبدالوهاب عزام، دارسعادالصباح، چاپ دوم ۱۹۹۳ م، ص ۶. ۱۲ - همان، ص ۷.

۱۳ - رک: ابوالحسنی (منذر)، علی: بوسه بر خاک پی حیدر، انتشارات عبرت ۱۳۷۸، صص ۱۶۹-۱۷۴.

۱۴ - رک: غیاث اللغات ذیل ماده «هفتاد و دو ملت».

۱۵ - رک: دو نامه دربارهٔ بدیهه‌سرایی شفاهی و شاهنامه، ایران‌شناسی، سال نهم، شماره ۱، بهار ۱۳۷۶، ص ۴۳.

۱۶ - رک: ریاحی، محمدمامین: سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی ۱۳۷۲، ص ۳۵۲.

۱۷ - سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی، همان، ص ۱۹۳.

۱۸ - برای بحث در این باره و دیدن دلایل و شواهد، رک: ۱- متینی، جلال: «دیگر» نه «ددیگر» یا «دو دیگر»، ارج نامهٔ ایرج، به کوشش محسن باقرزاده، انتشارات توس ۱۳۷۷، ج ۱، صص ۳۱۱-۳۲۰. ۲- صادقی، علی‌اشرف: ددیگر، دیگر، و دیگر، راهنمای کتاب شماره ۴-۶، صص ۲۳۸-۲۴۱. ۳- دبیرسیاقی، محمد: دگر، دیگر، ددیگر، دودیگر و دیگر، همایی نامه، زیر نظر دکتر مهدی محقق، انجمن استادان

زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۵۵، صص ۲۰۵-۲۱۹.

۱۹ - متینی، جلال، همان، صص ۳۱۷ و ۳۲۰. ۲۰ - رک: ۱- ریاحی، محمدمامین: فردوسی، طرح نو ۱۳۷۵، ص ۹۳. ۲- سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی، همان، ص ۱۲۳.

۲۱ - رک: ۱- بهار، محمدتقی: فردوسی نامه، به کوشش محمد گلبن، مرکز نشر سپهر ۱۳۴۵، ص ۲۹. ۲

- احمد، نذیر: دلاور سپهدار توس مذکور در شاهنامه، نمیرم از این پس که من زنده‌ام، به کوشش دکتر غلام‌رضا ستوده، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۴، صص ۱۳۱-۱۴۳. ۳- ریاحی، محمدمامین: فردوسی همان، صص ۱۱۹ و ۱۳۵. ۳- همایون فرخ، رکن‌الدین: شاهنامه و فردوسی، انتشارات اساطیر ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۲۹. ۴- ابوالحسنی (منذر) علی: بوسه بر خاک پی حیدر، همان، ص ۴۰۴. ۵ - جیحونی، مصطفی: بررسی بیت‌هایی از شاهنامه، آشنه همان، ص ۴۲.

۲۲ - چند عبارت ناشناخته پهلوی، یادنامه دکتر احمد تفضلی، به کوشش دکتر علی‌اشرف صادقی، انتشارات سخن ۱۳۷۹، ص ۲۲۵.

۲۳ - رک: ایران نامه شماره ۲، ۱۳۶۲، صص ۳۲۹-۳۳۹.

۲۴ - گل رنجهای کهن، به کوشش علی دهباشی، نشر مرکز ۱۳۷۲، ص ۴۴۳.

۲۵ - شاهنامه به تصحیح ژول مول، با مقدمه دکتر محمدمامین ریاحی، انتشارات سخن، چاپ چهارم ۱۳۷۳. ۲۶ - جوان بود از گوهر پهلوان، نمونه دکتر محمود افشار، بنیاد موقوفات دکتر افشار، ج ۱، صص ۳۳۲-۳۵۸.

۲۷ - رک: ۱- شفیعی، محمود: شاهنامه و دستور، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم ۱۳۷۷، ص ۳۸۳. ۲- هاجری، ضیاءالدین: فرهنگ‌وندهای زبان فارسی: انتشارات آوای نور ۱۳۷۷، ص ۲۵۶.

۲۸ - رک:

Bartholomae christian: Altiranische Wortebuch, Berlin ۱۹۶۷.

۲۹ - سام نمونه‌ای از یلان سترگ، نخبند شعرا مرکز کرمان‌شناسی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۶۸۹.

۳۰ - رک: ۱- ال. گورین، ویلفرد و دیگران: راهنمای رویکردهای نقد ادبی، ترجمهٔ زهرا میهن‌خواه، انتشارات اطلاعات ۱۳۷۰، ص ۱۷۵. ۲- اسماعیل پور، ابوالقاسم: اسطوره بیان نمازین، انتشارات سروش ۱۳۷۷، ص ۲۲.

۳۱ - دیوان سنایی، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، کتابخانه ابن سینا ۱۳۴۱، ص ۶۰.

۳۲ - رک: مروارید پیش خوک افشاندن، نشر به دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، سال ۲۵، شماره ۱۰۸، زمستان ۱۳۵۲، صص ۴۹۰-۴۹۱.